

تاریخ دریافت: ۹۳/۱۰/۵

تاریخ پذیرش: ۹۳/۱۲/۱۶

نقش «شناخت و درک حقیقت» در «سلامت معنوی» به روایت فروم و مولوی

محمد عبدالرحیمی^۱

چکیده:

سلامت معنوی، سلامت ساحت معنوی انسان است و شامل همه مراتب غیر مادی او (ذهن و عقل و قلب...) می‌شود. بررسی آثار مولانا و فروم نشان می‌دهد که آنان «شناخت و درک حقیقت» را یکی از عوامل اصلی ایجاد سلامت در ساحت معنوی انسان دانسته‌اند و این موضوع در آموزه‌های آنان نقش محوری دارد.

به‌رغم فاصله زمانی و مکانی و اختلاف فرهنگ‌ها و تفاوت رویکردها، اشتراکات فراوانی را می‌توان در کلام ایشان مشاهده کرد، که این مطلب حاکی از قرابت اندیشه‌های فروم و عرفان مولوی در این مورد است. هر دو اندیشمند به حقیقتی در خود و جهان پیرامون قایل هستند و انسان را نیز مستعد و قادر به شناخت و وصول به آن حقیقت می‌دانند؛ هیچ‌کدام به شناخت نظری اکتفا نمی‌کنند لذا هر دو به «عمل به حق» و به اصول اخلاقی و رعایت ارزش‌ها و الزامات - برای وصول به مراتب بالاتری از ادراک حق تأکید دارند.

هر دو آثاری برای «درک حقیقت» قایل شده‌اند که آن آثار از ملازمات اصلی سلامت ساحت معنوی انسان محسوب می‌شود؛ با اینکه مولانا به موضوع انسان و سلامتی او در افقی وسیع‌تر می‌نگرد و موضوعات و جزئیات بیشتری را مطرح می‌کند ولیکن در مجموع می‌توان گفت که در دیدگاه فروم و مولوی «شناخت و درک حقیقت» نیاز اصیل انسان برای سالم شدن و سالم ماندن مراتب معنوی است به طوری که بدون آن آدمی گرفتار بیماری‌های معنوی می‌گردد.

کلید واژه‌ها: شناخت، حقیقت، انسان، سلامت معنوی، فروم، مولوی.

۱- دکترای الهیات - عرفان اسلامی، استادیار دانشگاه علوم انتظامی امین.

پیشگفتار

«سلامت» هم خود «کمال» است و هم مقدمه‌ای ضروری برای دستیابی به سایر کمالات محسوب می‌شود. یکی از زیباترین اسم‌های بهشت «دارالسلام» است و خدای متعال که «سالم»^۱ و «سلام»^۲ است، انسان‌ها را به سوی آن «سرای سلامت» فرا می‌خواند: «وَاللَّهُ يَدْعُوا إِلَى دَارِ السَّلَامِ» (یونس/۲۵). به جرأت می‌توان گفت که بهشت جایگاه انسان‌های سالم است و «بهشتی شدن» و حرکت به سوی «سعادت» جز برای انسان‌های «سالم» میسر نمی‌شود. در زندگی دنیایی نیز فقط انسان‌های سالم هستند که می‌توانند سازنده جامعه سالم و دنیای سالم باشند لذا «سلامت» مفهومی است که هم در علوم دنیوی (پزشکی، روانشناسی، جامعه‌شناسی...) و هم در علوم دینی (الهیات، عرفان، اخلاق...) مطرح می‌شود و توجه اندیشمندان هر دو حوزه را به خود جلب می‌کند.

در آموزه‌های اسلامی از مسلمانان خواسته شده است که همیشه و همه جا در طلب «سلامت» باشند^۳ و هیچ علمی به اندازه «طلب علم سلامت» ضروری خوانده نشده است.^۴ اما داشتن صحت و سلامت بدنی لزوماً با «سالم بودن انسان» مساوق نیست؛ زیرا وجود انسان در بُعد مادی خلاصه نمی‌شود.

وقتی ساحات وجود انسان را به دو حوزه مادی و معنوی تقسیم کنیم آنگاه می‌توانیم از دو گونه «سلامت» یعنی «سلامت بدنی» و «سلامت معنوی» سخن بگوییم. سلامت بدنی مربوط به بُعد ظاهری انسان می‌شود و سلامت معنوی مربوط به بُعد باطنی (نفس و روان)

۱- دعای جوشن کبیر، بند ۲۹.

۲- «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ الْمُؤْمِنُ الْمُهَيَّبُ الْعَزِيزُ الْجَبَّارُ الْمُتَكَبِّرُ سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُشْرِكُونَ» (حشر/۲۳).

۳- امام صادق(ع): اَطْلُبِ السَّلَامَةَ اَيْنَمَا كُنْتَ وَ فِيْ اَيِّ حَالٍ كُنْتَ لِدِينِكَ وَ قَلْبِكَ وَ عَوَاقِبِ اُمُورِكَ مِنَ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (مصباح الشريعة: ۱۰۹).

۴- امام باقر(ع): «وَ اعْلَمْ اِنَّهُ لَا عِلْمَ كَطَلْبِ السَّلَامَةِ وَ لَا سَلَامَةَ كَسَلَامَةِ الْقَلْبِ» (تحف العقول: ۲۸۶).

اوست. همچنان‌که جسم انسان در معرض آسیب‌ها و اختلالات متعددی قرار می‌گیرد-که پزشکان تن به آن‌ها می‌پردازند- نفس و روان انسان نیز با تهدیدها و آسیب‌ها و بیماری‌های متنوعی مواجه است که پیشگیری و درمان آن‌ها را اولیاء الهی و طبیبان جان و عارفان و همچنین روانکاوان و روانشناسان به عهده دارند. از این‌رو هم در آثار مولانا و هم فروم می‌توان «عوامل» و «موانع» ایجاد و حفظ سلامت روحی و روانی در انسان و نیز راه‌های درمان دردهای باطنی را برداشت نمود.

با توجه به آثاری که فروم و مولوی برای «حق‌بینی» و «حق‌شناسی» قائل هستند- که در ضمن مقاله حاضر به آن‌ها اشاره خواهد شد- می‌توان گفت که «شناخت و درک حقیقت» یکی از اصلی‌ترین عوامل ایجابی برای ایجاد سلامت معنوی در انسان محسوب می‌شود و از موضوعاتی است که نقش محوری در آموزه‌های مولانا و فروم دارد چنانچه می‌توان گفت در دیدگاه آنان سلامت روحی و روانی، بدون «درک حقیقت» میسر نمی‌شود و در واقع یکی از ضروریات اساسی برای سالم شدن انسان است. از این‌رو هر دو اندیشمند بزرگ، تلاشی سترگ نموده‌اند تا مفهوم حقیقت و جایگاه و آثار و لوازم و موانع آن‌را تبیین نمایند.

چند نکته

برای واژه «حق» می‌توان چند حوزه معنایی در نظر گرفت: حق در حوزه وجودشناسی به «امر واقع» و «آنچه هست» اطلاق می‌شود. در حوزه معرفت‌شناسی، حق به معنای «حکم مطابق با واقع» و «تصدیق» است. در حوزه ارزش‌شناسی و اخلاق، حق مایه ارزشمندی و بایستگی عمل است؛ به بیان دیگر «حق» دلیل خوب بودن عمل‌های خوب و بایسته بودن باید-های اخلاقی است. به این ترتیب «شناخت حق» به معنای: «شناخت واقعیات هستی»، همچنین «قضاوت و حکم مطابق با واقع» و نیز «شناخت عمل خوب و تمیز آن از عمل بد» است. حصول چنین شناختی است که زمینه و مقدمه «عمل خوب و ارزشمند و مطابق با حق» می‌گردد؛ «عمل به حق» که نام دیگری برای «عمل به عدل» و رعایت قسط و انصاف است^۱ یکی از اهداف اصلی ادیان آسمانی است.^۱

۱- تناظر و تلازم «حق» و «عدل» را از قیاس این احادیث می‌توان استنتاج کرد: رسول اکرم(ص) فرمود «بِالْعَدْلِ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» و حضرت علی(ع) فرمود «بِالْحَقِّ قَامَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ» (هاشمی خوبی، ۱۸:۳۴۲). و این قول نیز قابل توجه است که: «الْعَدْلُ عَطَاءُ كُلِّ ذِي حَقِّ حَقَّهُ».

این نکته نیز شایسته ذکر است که اساساً «شناخت» به باطل تعلق نمی‌گیرد، به بیان دیگر متعلق شناخت، «حقیقت» است؛ و «علم و معرفت» همان شناخت «واقعیت» و «حقیقت» می‌باشد، لذا سایر دریافت‌هایی که متعلق آن‌ها «حقیقت» و «واقعیت» نباشد، «جهل» محسوب می‌شوند نه «علم و معرفت».

در واقع «شناخت و معرفت» انسان را به «حقیقت و واقعیت» خود و جهان متصل می‌کند و این پیوند مبارک ثمرات ارزشمندی - همچون سلامت و سعادت - را برای آدمی به ارمغان می‌آورد.

نکته دیگر اینکه مسیر «درک حقیقت» مسیری اکتشافی است نه اختراعی. در طی این مسیر بی‌نهایت، هر کشف حجابی با شناخت و بصیرتی همراه می‌گردد و این حق‌جویی و حق‌یابی و حق‌شناسی، انسان را همواره در حالت پویایی و سرزندگی و نشاط و از همه مهم‌تر رشد و کمال و سلامت قرار می‌دهد و لیکن مسیر غیر از مسیر حق، با عواقبی همچون تضییع سرمایه‌های وجودی و پژمردگی و افسردگی و تبعاً بیماری‌های روحی و روانی همراه است. در مقابل «حقیقت»، وهم و خیال باطل، دروغ، گناه و خطا، و ظلم قرار دارند که ابتلا به هر کدام از آن‌ها عاملی برای سلب سلامت معنوی است.

آدمی با ادراک «حقیقت» به عمق پدیده‌ها و جوهر هستی راه می‌یابد و با پیش‌روی در این مسیر تولدهای ثانوی می‌یابد، و به سطوح بالاتری از زنده بودن دست پیدا می‌کند و با رسیدن به ملک پاینده خود نیز پاینده می‌گردد. به تعبیر دیگر «حقیقت» اصلی‌ترین نیاز انسان برای زندگی جاودان و نیز برای عملکرد صحیح قوای درونی و سلامتی است. این همه، ضرورت و جایگاه رفیع «شناخت و درک حقیقت» را در زندگی بشر نمایان می‌سازد و کوشش‌ها و تفحص‌های علمی در این موضوع را اجتناب‌ناپذیر می‌کند.

مقاله حاضر با روش کتابخانه‌ای و از طریق توصیف و تحلیل محتوا، به دنبال تبیین مفهوم و شناسایی جایگاه «شناخت درک حقیقت» و تشریح آثار آن در «سلامت ساحت معنوی انسان» بنابر اندیشه فروم و عرفان مولوی، و همچنین مقایسه آراء و آشنایی با رویکرد یک فیلسوف و روانشناس متعلق به فرهنگ یهودی - مسیحی، و یک عارف متعلق به فرهنگ

۱- «لَقَدْ أَرْسَلْنَا رُسُلَنَا بِالْبَيِّنَاتِ وَأَنْزَلْنَا مَعَهُمُ الْكِتَابَ وَالْمِيزَانَ لِيَقُومَ النَّاسُ بِالْقِسْطِ...» (حدید/۲۵) «به راستی پیامبران خود را با دلایل آشکار روانه کردیم و با آنها کتاب و ترازو را فرود آوردیم تا مردم به انصاف برخیزند...»

اسلامی در موضوع مذکور است.

۱- مفهوم «حقیقت» در اندیشه فروم

در حوزه خدانشناسی و پرستش فروم «حق» را به عنوان خدای یکتاپرستان را معرفی نموده^۱ (هنر عشق ورزیدن: ۹۱)؛ و در جای دیگر خدا را مصداق «حقیقت غایی» دانسته است.^۲ (هنر عشق ورزیدن: ۹۸)

از دیدگاه فروم همه واقعاتها «حق» نیستند ولی همه حقایق واقعی اند لذا او «حقیقت» را صرفاً به معنای «امر واقع» نمی‌داند. فروم دیدگاه پدیدارشناسانه «یونگ» را که گفته است: «حقیقت یک چیز در واقعیت آن است نه در قضاوتی که درباره آن می‌کنیم» قابل دفاع نمی‌داند. از نظر او «حقیقت تنها توصیف یک پدیده نیست که با حواس خود مشاهده کنیم و به وسیله سمبل کلمات بیانش کنیم» از این رو «وجود یک فکر به هیچ وجه دلیل بر حقیقت (درستی) آن نیست». (روانکاوی و دین: ۲۸ و ۲۷)

فروم «نسبی‌گرایی» را چه در حوزه «حقیقت» و چه در حوزه «اخلاق» نمی‌پذیرد. او نسبی‌گرایی در حوزه «حقیقت» را منافی با روح دین‌های آسمانی می‌داند (روانکاوی و دین ۲۸) که البته نسبی‌انگاشتن ارزش‌های اخلاقی یکی از پیامدهای نسبی‌گرایی در حوزه «حقیقت» است. فروم به تناظر شناخت حقیقت انسان را وابسته به شناخت ارزش‌ها دانسته و گفته است: «فهم و درک ما از انسان و آشوب‌های احساسی و روانی او بدون شناخت ارزش‌ها و تعارض‌های اخلاقی او امکان‌پذیر نیست».^۳

حاصل اینکه تأکید فروم بر این مطلب ضمن تأیید ارتباط مستقیم «اخلاق» و «حقیقت»، به حقیقی بودن اصول اخلاقی و نیز اخلاقی بودن حقیقت نزد ویتصریح دارد و نشان می‌دهد که در سنت فروم نه حقیقت و نه اصول اخلاقی هیچکدام نسبی و انتزاعی نیستند بلکه اعتبار خود را از وجود می‌ستانند.

1- «In monotheistic theory God becomes truth, love, justice». (The Art of Loving: 70).

2- «God represents the ultimate reality» (The Art of Loving: 77).

3- «It is impossible to understand man and his emotional and mental disturbances without understanding the nature of value and moral conflicts» (Man for himself: 10).

۱-۱- مفهوم «عمل به حق» و «هنجارهای اخلاقی» نزد فروم

با توجه به تفکر انسان‌گرایانه و اومانیستی اریک فروم، او -بدون انکار خدا- غایت انسان را در درون خویش جستجو می‌کند؛^۱ به تعبیر دیگر غایت انسان در خویش است و رسیدن به هدف آفرینش آدمی، مستلزم شکوفایی قابلیت‌های نهفته در درون اوست؛ و در واقع همین شکوفایی استعدادهاى مختص انسان است که او را در مسیر درک بالاتری از حقیقت پیش می‌برد. فروم تعبیر اسپینوزا را تأیید می‌کند که: «هدف زندگی آدمی، رشد و تکامل انسان برحسب طبع و سرشت وی است». (انسان برای خویشتن: ۴۲) از نظر فروم «فضیلت در اخلاق اومانیستی یعنی: هر چه بیشتر انسان شدن». (Man for himself: 31)

اخلاق اومانیستی مورد نظر فروم، اصالت را به انسان می‌دهد، استعدادهای آدمی را کانون توجه قرار می‌دهد بطوری که هیچ چیز بالاتر و والاتر از شکوفایی قابلیت‌های هستی آدمی قرار نمی‌گیرد. اخلاق اومانیستی فروم، موازینی را ارائه می‌دهد که زمینه رشد را برای نوع بشر فراهم سازد، البته نه اینکه صرفاً منافع شخصی و فردی را در نظر بگیرد بلکه منافع اجتماعی نیز باید لحاظ شوند، زیرا در این دیدگاه، منافع فردی از منافع جمعی قابل جدائی شمرده نمی‌شود. (Man for himself: 17)

۲- جایگاه «شناخت و درک حقیقت» در اندیشه فروم

فروم از بحران بینش و حقیقت‌طلبی در جامعه معاصر سخن گفته است. (بحران روانکاوی: ۵۳) او با انتقاد از بی‌تفاوتی و عدم حقیقت‌جویی انسان‌های معاصر، آن‌ها را همچون مسافران یک کشتی می‌شمارد که کسی نمی‌داند به کجا می‌رود و کسی هم در مورد مقصد این کشتی سؤال نمی‌پرسد. (جامعه سالم: ۱۹۲)

اریک فروم در آثار خود به قدری از واژه‌های «truth»، «reality»، «objectivity»

۱- اگرچه تبیین جزئیات این نظرگاه اومانیستی فروم و مقایسه‌ی آن با دیدگاه عرفانی مولانا نیازمند مقاله‌ای مجزاست ولی باید گفت که کلیات این مطلب با دیدگاه عرفانی سازگار است که در آن «خودکاوی و خودشناسی» را اساس «خدایابی و خداشناسی» می‌دانند. بابا افضل در دیوان خود، انسان را چنین توصیف کرده:

ای نسخه‌ی نامه‌ی الهی که تویی وی اینه‌ی جمال شاهی که تویی
بیرون‌زتو نیست هر آنچه در عالم هست از خود بطلب هر آنچه خواهی که تویی

«knowledge» و «vision» و نیز اهمیت آن‌ها سخن به میان آورده است که چنین به نظر می‌رسد که این موارد را مهمترین راه حل معضلات فرد و جامعه می‌داند و مخاطبین خود را فقط بدان‌ها فرا می‌خواند. او سرآغاز کتاب «انسان برای خویشتن» را به این جمله از بودا که: «به حقیقتی که در خود توست، به مثابه تنها چراغ نورانی، تمسک جو»^۱، و این کلام افلاطون که: «فیلسوفان حقیقی همان مشتاقان رؤیت حقیقت هستند»^۲ اختصاص داده است. (انسان برای خویشتن: ۵)

فروم تصریح دارد که: «وظیفه اصلی پیامبران عهد عتیق بر خلاف باور عموم، پیشگویی آینده نبود، بلکه آن‌ها حقیقت را تبلیغ می‌کردند و پی‌آمد واقعی اعمال مردم را به ایشان نشان می‌دادند.» (به نام زندگی: ۲۰۲) به بیان دیگر او می‌خواهد بگوید که پیش‌بینی و پیش‌گویی انبیاء الهی، همان حق‌بینی و حق‌گویی و بیان حقایق تکوینی بوده است. او شناختن حقیقت خود (خودناشناسی) را علاوه بر عارضه از خودبیگانگی، عاملی برای سرگردانی و سرگشتگی دانسته که منجر به تنهایی و احساس ناامنی می‌گردد. (Escape from Freedom: 104)

فروم وظیفه همیشگی اندیشمندان و حتی فعالان سیاسی را «حقیقت‌جویی» و «حق‌گویی» بدون اعتنا به منافع خود و دیگران می‌داند. (به نام زندگی: ۱۶۹)

او «بت‌سازی از واژه‌ها» را مانعی برای شناخت حقیقت دانسته است و منظورش از «بت-سازی از واژه‌ها»، استفاده ابزاری از واژه‌های محبوب طبع آدمیان در جهت فریبکاری و ریا است، که نشانه چنین دغل‌کاری را مطابق نبودن گفتار افراد -چه در حوزه «سیاست» و چه در حوزه «دین»- با نیت‌ها و کردارشان خوانده است (Beyond the Chains of Illusion: 122) و به این مطلب هم اشاره دارد که همیشه گروه‌هایی هستند که منافعشان در «سرپوش نهادن و اختفای حقیقت»^۳ است. (Escape from Freedom: 215)

1- «Hold to the truth within yourselves as to the only lamp» (Man for himself:1).

2- «True philosophers are those who are lovers of the vision of truth» (Man for himself:1).

3- Concealing truth. (Escape from Freedom: 215).

۳- آثار «شناخت و درک حقیقت» در اندیشه فروم

۳-۱- تأمین سلامت روحی و روانی، و پیشگیری از آسیب‌ها

فروم معتقد است که وجود انسان دارای مجموعه‌ای از «نیازهای اصیل وجودی»^۱ است؛ و نیاز اصیل از دیدگاه او، نیازی است که از واقعیت و نحوه وجود آدمی ناشی می‌شود و ریشه در ماهیت و طبع آدمی دارد و برآورده شدنش موجب رشد انسان و سبب سلامتی (اُتودایمون)^۲ او می‌شود؛ در صورتی که «نیازهای اصیل» برآورده نشوند، آدمی به تدریج با بحران‌های مختلف فردی و اجتماعی روبرو می‌شود. این بحران‌ها در شکل بیماری‌های روانی و حتی بدنی، ابتدا به «سلامت فرد» و سپس به «سلامت جامعه» آسیب می‌زنند. او در مقابل نیازهای اصیل، به «نیازهای صرفاً ذهنی» اشاره دارد که ارضاء آن‌ها اگرچه لذت آنی به همراه دارد ولی اغلب برای رشد و سلامتی انسان زیان‌آورند. (To Have or to Be:2)

با توجه به توضیح فوق و با نظر به اینکه فروم «شناخت و درک حقیقت» را اصیل‌ترین نیاز آدمی دانسته است (انسان برای خویشتن: ۱۳؛ جامعه سالم: ۱۹۲) می‌توان گفت که تأمین آن جزو بنیادی‌ترین عوامل ایجاد سلامت روحی و روانی از دیدگاه فروم است.

فروم ضمن اینکه دریافت و درک حقیقت را از عوامل اصلی سلامت انسان شمرده، و به نقل از افلاطون «معرفت را غذای روح است (انسان برای خویشتن: ۱۳) «حقیقت» را نیرومندترین سلاح دفاعی انسان در برابر آسیب‌ها و تهدیدها دانسته است. (Escape from Freedom: 215)

گرفتاری در «شک و تردید» که مایه‌ی احساس ناامنی و تهدیدی جدی برای سلامت روانی است تنها با شناخت و دریافت حقیقت برطرف می‌شود. (به نام زندگی: ۱۲۲)

۳-۲- ایجاد بصیرت و تحول

فروم معتقد است که حقیقت‌طلبی و برملا کردن توهم، نه تنها باعث بصیرت و شناخت می‌شود بلکه انسان را دگرگون می‌کند؛^۳ در چنین حالتی چشم انسان باز می‌شود و جهان را

1- Existential needs.

۲- ارسطو اصطلاح «اُتودایمون» (Eudaimon) را درباره‌ی شخصیت سالم به کار برده است. «اُتو» در زبان یونانی به معنای خوب و سالم و «دایمون» به معنای روح یا روان است؛ همچنین اصطلاح «اُتودایمونیا» به معنای «سلامت روان» به کار می‌رود.

3- “The search for reality and uncovering of illusions not only produces insight and knowledge, it changes man in the process”. (Beyond the Chains of Illusion:123).

آنگونه که هست می‌بیند و به تدریج می‌آموزد که چگونه از نیروی عقل و احساس خود برای فهم واقعیت بهره گیرد. (فراسوی زنجیرهای پندار: ۱۹۵)

بر همین مبنا او در کتاب «فراسوی زنجیرهای پندار»، حقیقت‌طلبی و فراروی از مایای فریبکار را تنها راه ادراک واقعیت‌های مربوط به انسان، طبیعت، معنا و ماده دانسته است و همه‌ی «دستاوردهای معنوی و مادی»^۱ بشر را مدیون کوشش‌های ویرانگران وهم و جویندگان حقیقت دانسته است. (Beyond the Chains of Illusion: 123)

اما باید توجه داشت که در سنت فروم «درک کامل حقیقت» خود از طریق «عمل درست» حاصل می‌شود زیرا عمل صحیح و صواب باعث رشد می‌شود و هر کس به اندازه رشد خود مُدرک حقیقت می‌گردد.

به این ترتیب در نگره فروم «شناخت کامل حق» موقوف به «عمل به حق» است؛ و این «عمل به حق»^۲ افزون بر اینکه خود مایه احراز مراتب بالاتری از شناخت می‌گردد همچنین موجب شکوفایی استعدادهای کمالی انسان می‌شود و از این طریق زمینه مناسب برای ایجاد سلامت روحی و روانی و بهبودی آلام درونی فراهم می‌گردد.

۳-۳- آزادی و فضیلت و پاکدامنی

فروم - به تبعیت از بودا و سقراط - «حقیقت» را نیرویی می‌داند که موجب آزادپاز تعلقات و توهمات می‌شود، و فضیلت و پاکدامنی را به انسان هدیه می‌دهد.^۳ (Man for himself: 39)

در نگره فروم بندهای باطنی (بندهای ذهنی و فکری) بسیار خطرناک‌تر و مهلک‌تر از بندهای ظاهری هستند او در مبحث آزادی به قید و بندهای درونی انسان امروزی اشاره می‌کند و اعتقاد دارد که «تأثیر هیچ اجبار خارجی به پایه‌ی اجبارهای درونی نمی‌رسد». (گریز از آزادی: ۱۱۰) به این ترتیب بیشترین عاملی که موجب سلب آزادی انسان می‌شود قید و بندهای غریزی و تعلقات کاذب درونی است که از نیازهای غیر اصیل و ذهنی ناشی

1- Materially and Spiritually achievements.

۲- این که «درک حقیقت از طریق «عمل درست» حاصل می‌شود» اصلی اساسی برای درک اندیشه‌ی فروم و گرایش‌ات اخلاقی اوست. فروم هدف ادیان آسمانی را «عمل صحیح» معرفی می‌کند، نه صرفاً «اعتقاد صحیح». «عمل صحیح» موجب احراز مراتب بالاتری از شناخت می‌شود (The Art of Loving). 79:

3- "truth is the power that makes man virtuous and free" (Man for himself:39).

می‌شوند.^۱

بنابراین برای فروم، شرط اساسی برای «آزادی واقعی» آگاهی از توهم و رهایی از آن است (فراسوی زنجیرهای پندار: ۱۴۲)؛ او معتقد است که حتی اگر دین و اعتقادات دینی، باعث دور شدن از حقیقت شود، - چنانکه مارکس گفته - افیونی می‌شود که انسان را در اوهام فرو می‌برد. از این رو دین راستین در دیدگاه فروم، دینی است که انسان را از خیالات باطل، نجات دهد و او را با حقایق هستی آشنا سازد. دین راستین به انسان کمک می‌کند که انسان به حقیقت نزدیک و متصل شود و از گشتن به دور بت‌های برساخته از اوهام و خیالات رهایی یابد.^۲ (Beyond the Chains of Illusion: 85)

۳-۴- قدرت و شادکامی^۳

در نگره فروم «سودمندی حقیقت به حال فرد، فقط در آشنایی با جهان بیرون نیست، بلکه اساس قدرتمندی شخص وابسته به آن است که حقیقت را درباره خویش بداند» لذا فروم «خودشناسی» را یکی از اساسی‌ترین لوازم رسیدن به قدرت و شادکامی در زندگی شمرده و «خودناشناسی» را عاملی برای عجز و ناتوانی و آویختن به دیگران معرفی نموده است. (Escape from Freedom: 215)

لازم به ذکر است که فروم شادکامی را امری دائمی و محصول رشد و ارتقاء وجودی می‌داند که غیر از خوشی‌های زودگذر و لذت‌های آنی است. فروم در کتاب «انسان برای خویشتن» به تفاوت معنای «شادی» و «لذت» اشاره دارد تا بگوید خیلی از انسان‌های امروزی

۱- مولانا نیز در این باره دارد: «آخر همه‌ی دارها از چوب نباشد؛ منصب و جاه و دولت دنیا نیز داری عظیم بلند است و چون حق تعالی خواهد که کسی را بگیرد او را در دنیا منصبی عظیم و پادشاهی بزرگ دهد همچون فرعون و نمرود و امثال این‌ها» (فیه مافیه: ۱۴۰).

۲- مولوی در بیان حدیث نبوی که فرمود: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ» معنای مولا و ولی حق را تشریح می‌کند و به خاصیت آزادکنندگی دین حق و ولی بر حق اشاره می‌نماید:

کیست مولا؟ ان که ازادت کند	بن‌درقیّت زپایست برکنند
چون به ازادی نبوت هادی است	ؤمنان راز انییا ازادی است
ای گروه مؤمنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن ازادی کنید

(دفتر ششم، ص ۹۴۲)

«لذت بردن» را با «شاد بودن» اشتباه گرفته‌اند و لذت‌جویی را جایگزین نیاز و خواسته فطری انسان سالم برای شاد بودن کرده‌اند. او شادی را محصول رشد درونی و زندگی بارور دانسته^۱ (انسان برای خویشتن: ۱۷۸) و به ملازمه شادی با درک حقیقت زندگی و یافتن معنای آن اشاره دارد: «شادی نشان می‌دهد که انسان پاسخی برای معنای هستی بشر پیدا کرده است». (انسان برای خویشتن: ۲۰۸)

از نظر فروم «شادی حقیقی با فعالیت حقیقی به دست می‌آید و فعالیت حقیقی یعنی پرورش قوای انسانی»^۲ (به نام زندگی: ۲۸)؛ همچنین اشاره دارد که «شادی» محصول خردورزی است و «افسردگی» نتیجه در پیش گرفتن راه غلط می‌باشد.^۳ (به نام زندگی: ۲۰۹)

۴- مفهوم «حقیقت» در عرفان مولوی

در مقدمه بحث بیان شد که «شناخت» همان «درک حقیقت» است؛ همچنین از سه حوزه معنایی واژه «حق» و کاربرد عرفانی آن سخن گفته شد.

در کتاب «اللمع» به نقل از مشایخ صوفیه به این همانی «حقیقت» و «علم» اشاره شده است: «همه حقیقت علم است و علم همگی حقیقت است» (سراج، ۱۳۸۲: ۲۵۴) از این رو می‌توان نتیجه گرفت که «علم و معرفت» لفظ دیگری برای شناخت و درک حقیقت هستند.

مولانا کلمه «حق» را در موارد مختلفی بکار برده است:

- «حق» در معنای یکی از اسماء الهی:

1- “happiness is the concomitant of productive living” (Man for himself:161).

2- “Real joy comes with real activity” (For the Love of Life:16).

۳- ادراک و شناختن حقیقت و عمل به حق، انسان را از بسیاری از غصه‌ها می‌رهاند. مولانا در مورد وجد و شادکامی «اولیاء حق» مطالب بسیاری دارد، از جمله آنجا که در دفتر چهارم (ص ۶۰۴) حکایت زاهدی را می‌آورد که در هنگامه قحط سالی، خندان و شاد بود:

هم چنانک ان زاهدان در سال قحط	بود او خندان و گریان جمله رهط
پس بگفتندش چه جای خنده است؟	قحط، بیخ مؤمنان بر کنده است...
گفت: بر چشم شما قحط است این	پیش چشمم، چون به شتاست این زمین...
یار فرعون تنید، ای قوم دون	زان نماید مر شما را نیل، خون
یار موسای خرد گردید زود	تا نماند خون و بیند اب رود

خَلَقَ مَا بَرَّ صَوْرَتِ خُودِ كَرْد حَقِّ وَصَفِ مَا از وَصْفِ او گِیَرْد سَبَقِ
(دفتر چهارم، ص ۵۳۱)

قَرَبِ، نِی بَالَا وِ پَسْتِی جَسْتَنِ اسْتِ قَرَبِ حَقِّ، از حَبَسِ هَسْتِی رَسْتَنِ اسْتِ
(دفتر سوم، ص ۴۷۵)

- «حق» در معنای عمل ارزشمند و اخلاقی:

گِردِ نَفَسِ دزدِ وِ کَارِ او مِپِیچِ هِر چِه آن نِه کَارِ حَقِّ، هِیچِ اسْتِ هِیچِ
(دفتر دوم، ص ۲۱۶)

- «حق» در برابر باطل:

حَقِّ تُو را باطلِ نَمَیْدِ از طَمَعِ دَر تُو صَدِ کُورِی فزَیْدِ از طَمَعِ
(دفتر سوم، ص ۳۱۴)

مولانا با توجه به روایتی از رسول گرامی اسلام (ص) معنی و مصداق باطل را اینگونه تشریح نموده:

«كُلُّشَيْءٍ مَا خَالَاهُ الْبَاطِلُ» (دفتر اول، ص ۱۷۵)

یا در دفتر ششم دارد: «كُلُّشَيْءٍ مِاسُوِي الْاَلَلِّ الْبَاطِلِ» (دفتر ششم، ص ۸۸۶)

او پذیرش حق را برای همگان میسر نمی داند:

زَانِ عَجَبْتَرِ دِیْدِهْ اِیْدِ از مَن بَسِی لِیْکِ حَقِّ را کِی پِذِیْرْدِ، هِر خَسِی؟
بِاطِلانِ را چِهرِ بَیْدِ؟ باطلِ عَاطِلانِ را چِ خُوشِ آِیْدِ؟ عَاطِلِ
(دفتر دوم، ص ۲۴۹)

یا در دفتر پنجم است:

مِیْ کَشَدِ حَقِّ رِاسْتانِ را تارِ شَدِ قِسمِ باطلِ باطلانِ را مِیْ کَشَدِ
(دفتر پنجم، ص ۷۰۷)

۴-۱- چستی «علم و شناخت حقیقی» در عرفان مولوی

بیان شد که «شناخت و علم»، به حقایق و واقعیت‌های عالم تعلق می‌گیرد. حال این نکته

شایان ذکر است که در دیدگاه عرفانی «هستی» دارای ظاهری است که آن ظاهر، باطنی دارد، لذا هم ظاهر و هم باطن جزو واقعیات هستی محسوب می‌شوند. از این‌رو «دنیا» دارای «آخرتی» است مافوق خود؛^۱ و کسانی که دانایی آن‌ها فقط به ظاهر و دنیا تعلق می‌گیرد و از باطن و آخرت آن غافل می‌شوند،^۲ دانشی ناقص و سطحی خواهند داشت و به تمام واقعیت و حقیقت دست نمی‌یابند (حتی اگر دستاوردهای علمی آن‌ها از «ظاهر عالم»، مطابق با واقع باشد). از این‌رو چنین دانشی چون به قول مولانا «راهی به آسمان ندارد و انسان را بالا نمی‌برد» احتمال دارد که اینگونه دانشمندان و «ظاهردانان» را دچار غرور و تکبر و سایر گرفتاری‌های درونی نماید و این سوادشان مایه سیاهی درونشان گردد.

اما آن علمی که مورد نظر مولانا می‌باشد «نوری» است که هم بر ظاهر و هم بر باطن هستی می‌تابد و آدمی را بینای کلّ واقعیت و مدرک تمام حقیقت می‌کند و او را در مسیر غایت آفرینش پیش می‌برد و در نتیجه باعث رشد استعدادهای الهی انسان می‌شود و او را به خدا (بالاترین مرتبه علم و هستی) نزدیک‌تر و به تعبیر دیگر «خداگونه» می‌کند. مولانا اگرچه دانش‌های متعلق به دنیا و ظاهر عالم را نفی نمی‌کند لیکن در مورد علوم صرفاً ظاهری و دنیایی، چنین اظهار نظر نموده است:

جامه‌های زر کُشی را بافتن	دُرّها از قعر دریا یافتن
خَرده‌کاری‌های علم هندسه	یا نجوم و علم طبّ و فلسفه
کآن تعلق با همین دُنیی‌ستش	ره به هفتم آسمان برنیستش
این همه علم بنای آخور است	که عماد بودِ گاو و اشتر است
به راست بقای حیوان چند روز	نام آن کردند این: گیجان، رموز

۱- «آخرت» فوق دنیاست نه بعد از آن. در دیدگاه مولانا مرتبه‌ی ظاهر(اعم از ظاهر جهان، انسان و قرآن)، نزول و ظهور مرتبه‌ی باطنی است لذا همواره اولویت و اشرفیت مربوط به مرتبه‌ی باطنی است: صورت از بی‌صورت آید در وجود هم‌چنانک از اتشی زاده است دود (دفترششم، ص ۹۱۳)

۱- «...وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ - يَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِّنَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ عَنِ الْآخِرَةِ هُمْ غَافِلُونَ» (روم/۶ و ۷).

علم راه حق و علم مُنزَلش صاحب دل داند آن را، با دلش
(دفتر چهارم، ص ۵۴۳)

اشکال دانش‌های منحصر به دنیا آن است که اولاً فقط در دنیا بکار می‌آیند و ثانیاً «نابودی»
موضوع‌ها و معلوم‌های فانی موجب بی‌اعتباری و انقضای علم به آن‌ها نیز می‌گردد.
کنایه و طعنه حکیمانه مولانا را به «عالمان موضوعات فانی» بنگرید که در ماجرای آن
عالم نحوی که سرنشین یک کشتی در حال غرق شدن بود، مذکور است:

گر تو علامه زمانی در جهان نک فناى این جهان بین این زمان
(دفتر اول، ص ۱۳۶)

۵- جایگاه «شناخت و درک حقیقت» در عرفان مولوی

از مطالب بند پیشین می‌توان نتیجه گرفت که ارزش هر علمی به ارزش موضوع آن
برمی‌گردد و شریف‌ترین و بالاترین و ماندگارترین «علم»، آن علمی است که به شریف‌ترین
و بالاترین و ماندگارترین «موضوع» تعلق یابد که مصداق راستین چنین موضوعی غیر از
«حق» و شئون مختلف آن نیست. به بیان دیگر «حق‌شناسی» از والاترین جایگاه برخوردار
بوده و غایت تمامی سیورورت‌ها و سیورورت‌های انسان است.

در عرفان اسلامی - که مولانا از بلندترین قله‌های آن است - با توجه به حدیث قدسی
«کنز مخفی»^۱، آفرینش مخلوقات «از حق» و برای «شناخت حق» است و طبق اصول عرفانی،
بیشترین استعداد برای «شناخت حق» در وجود انسان نهفته است. در عرفان مولوی، بلندی
مقام آدمی به دلیل همین ظرفیت او برای شناخت حقیقت است:

چون خدا ما را برای آن فراخت که به ما بتوان حقیقت را شناخت^۱
این نباشد، ما چهارزیمای جوان کی شویم آیین روی نیکوان؟
(دفتر اول، ص ۱۶۲)

۱- «كُنْتُ كُنْزًا مَخْفِيًّا فَأُحْبَبْتُ أَنْ أَعْرِفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِأَعْرِفَ» (مجلسی ۱۴۰۳، ق، ۱۹۹: ۸۴).

۲- «حق تعالی بدین جهت مقام ما را عالی کرده است که به واسطه ما حقیقت شناخته گردد».

(زمانی ۱۳۷۷، دفتر اول، ص ۹۰۹)

نقش «شناخت و درک حقیقت» در «سلامت معنوی» به روایت فروم و مولوی / ۱۳۷

در واقع «آدم» به صورت خدا آفریده شده^۱ و آینه تمام نمای حق و مظهر اسم جامع «الله» است، لذا قابلیت آن را دارد که «الله» را با تمامی اسماء (جلالی و جمالی) و در همه شئون و جلوه‌هایش بشناسد و از این‌روست که انسان مسجود فرشتگان شده است:

بُوَالبَشَرِ کَاوَعَلْمِ الْأَسْمَاءِ بگاست صد هزاران علم‌شان در هر رگاست...
چشم آدم، چون به نور پاک دید جان و سِرِّ نام‌ها گشتش پدید
چون ملایک نور حق دیدند از او جمله افتادند در سجده به‌رو
(دفتر اول، ص ۷۸)

۶- آثار «شناخت و درک حقیقت» در عرفان مولوی

گفته شد که «شناخت و معرفت و علم» مایه وصال انسان به حقیقت است. مولانا آثار متعددی را برای «وصول به حق و علمومعرفت» برشمرده است:

۶-۱- آرامش

«آرامش» یک امر باطنی است که جایگاه اصلی آن قلب آدمی است^۲ و این آرامشِ جان جز در سایه حق میسر نمی‌شود:

هیچ کنجی بی‌دوبی دامن‌ست جز به خلوتگاه حق، آرام نیست
(دفتر دوم، ص ۲۶۸)

«آرامش» که یکی از لوازم حیاتی سلامت روان و از بارزترین خصوصیات انسان‌های سالم است، با شناخت و عمل به حق حاصل می‌شود. «شک و تردید»، «اعمال عاطل و باطل»^۳ و در نتیجه «عذاب وجدان» از تبعات نشناختن حق و یا عمل نکردن مطابق با حق

۱- این حدیث رسول اکرم (ص) که: «خَلَقَ اللَّهُ آدَمَ عَلَى صُورَتِهِ» (بحار الأنوار، ج ۱۱ / ۱۱۱) در تورات نیز منقول است و اریک فروم نیز به آن اشاره نموده و مولانا در دفتر چهارم آورده:

خَلَقَ ما بر صورت خود کرد حق و صف ما از وصف او گیرد سبق
(دفتر چهارم، ص ۵۳۱)

۲- «...أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ» (رعد/۲۸)

۳- منظور ما از اعمال عاطل و باطل، اعمالی هستند که بر خلاف فطرت سلیم و نیازهای اصیل و ذاتی انسان باشند و موجب رشد و تقرب به حق نشوند. می‌توان گفت که در فرهنگ دینی چنین اعمالی با عناوین

است که بساط آرامش روانی را در وجود انسان بر باد می‌دهد.

مولانا تعلیم می‌دهد که: انسان با شناخت حقیقت هستی خویش، در وادی امن‌سرمدی ساکن می‌شود:

ای خَنک آن را که ذاتِ خود شناخت اندر امن‌سرمدی، قصری بساخت
(دفتر پنجم، ص ۷۵۱)

در عرفان مولوی «دروغ و باطل» موجب بی‌قراری می‌شود و «راست و حق» مایه آرامش دل است:

دل نی آرامد زگفتار دروغ آب و روغن هیچ نفروزد فروغ
در حدیث راست، آرام دل است راستی‌ها دانه دام دل است
(دفتر دوم، ص ۲۷۲)

او با توجه به حدیث: «الصَّادِقُ طُمَأْنِينَةٌ وَ الْكَاذِبُ رِيبَةٌ» چنین آورده:

دل بی‌آرامد به گفتارِ صواب آن چنان که تشنه، آرامد به آب
جز دل محجوب کما را علتی است از نبی‌اشتاغبی تمییز نیست
(دفتر ششم، ص ۹۳۲)

۶-۲- حیات جاودان

در عرفان مولوی «علم و شناخت حقیقت» بمثابة آب حیات و عاملی برای جاودانگی است. مولانا در دفتر دوم مثنوی، داستان حکیمی را نقل می‌کند که خبر از میوه درختی در هندوستان می‌دهد و موجب جاودانگی می‌شود؛ این مطلب به گوش پادشاهی می‌رسد و او قاصدی را برای آوردن آن میوه به هندوستان گسیل می‌کند؛ اما قاصد پس از سال‌ها جستجو آن میوه را نمی‌یابد و چه بسیار مورد ریشخند و تمسخر سایرین قرار می‌گیرد، تا اینکه با شیخی دانای راز مواجه می‌شود و ماجرا را برایش تعریف می‌کند و استمداد می‌طلبد:

سال‌ها جست من دیدم زونشان جز که طنز و تسخر این سرخوشان

کلی «لغو و لهو»، «گناه» یا «ظلم» و... تعبیر شده است که-بر اساس سنت‌های الهی- انسان گرفتار تبعات و مکافات تکوینی آن اعمال می‌شود.

نقش «شناخت و درک حقیقت» در «سلامت معنوی» به روایت فروم و مولوی / ۱۳۹

ش‌یخ خندید و بگفتش ای سلیم	این درخت علم باشد ای علیم
بس بلند و بس شگرف و بس بسیط	آب حیوانی زدریای محیط
تو به صورت رفته‌ای گمگشته‌ای	زان نمی‌یابی که معنی هشته‌ای
گه درختش نام شد گاه آفتاب	گاه بحرش نام شد گاهی سحاب
آن یکی کش صد هزار آثار خاست	کمترین آثار او عمر بقاست

(دفتر دوم، ص ۲۷۸)

این نکته شایان توجه است که مولانا «جاودانگی» را کم‌ترین اثر «علمومعرفت» دانسته است و در همین راستا می‌توان نتیجه گرفت که یکی از آثار جهل و محجوب شدن از حقیقت رو به زوال و هلاکت رفتن است که مسلماً این روند با مبتلا شدن انسان به بیماری‌های ساحت معنوی نیز ملازمت دارد.

۳-۶- فعلیت یافتن قابلیت‌ها، و احیاء اندام‌ها و حواس درونی

در عرفان مولوی، ساحت معنوی انسان دارای قوای مختلفی است که ادراک حقایق هستی را برای انسان میسر می‌سازند.^۱ همچنان‌که جسم انسان دارای اندام‌ها و حواسی برای دریافت و ادراک واقعیات جهان ظاهر است، جان انسان نیز دارای اندام‌ها و حواسی برای دریافت و درک حقایق باطنی و واقعیات معنوی عالم هستی است؛ و همچنان‌که عملکرد نادرست اندام‌ها و حواس ظاهری «بیماری» محسوب می‌شود عملکرد نادرست اندام‌ها و حواس باطنی نیز «بیماری» بوده و حاکی از «عدم سلامت معنوی» است. مولانا برای مرتبه باطنی انسان، حواسی شبیه به حواس مرتبه جسمانی قایل است و از آن به پنج حس درونی یاد می‌کند و تذکر می‌دهد که «گوش جان و چشم جان جز این حس است» (دفتر اول، ص ۵۲):

پنج حسّی هست جز این پنج حس آن چو زرّ سرخ و این حس‌ها چو مس

۱- فروم نیز انسان را دارای قوای مختلفی می‌داند که شکوفایی آنها آدمی را قادر به ادراک حقایق هستی می‌کند؛ او داشتن چنین قدرتی را فضیلت دانسته است (انسان برای خویشتن: ۴۰) اما توضیح بیشتر نمی‌دهد؛ لیکن مولانا به چگونگی توانا شدن برای ادراک حقیقت می‌پردازد؛ از این‌رو تفصیل جزئیات بیشتر در این مورد، فقط در عرفان مولوی یافت می‌شود.

حَسَابِ دَان، قَوْتِ ظَلَمْتِ مِی خُورِد حَسَّ جَان، از آفتابی می چَرِد
(دفتر اول، ص ۱۸۲)

مولانا تصریح دارد که: دیده بینا، از لقای حق شود (دفتر دوم، ص ۲۵۸).
و در ابیات ذیل بیماری‌های ساحت معنوی را مانعی برای ادراک واقعیات و حقایق
هستی معرفی کرده است و توصیه می‌کند:

پنبهٔ وسواس بیرون کن زگوش تا به گوشت آید از گردون خروش
پاک کند و چشم را از موی عیب تا ببینی باغ و سروستان غیب
دفع کن از مغز و از بینی، زکام تا که ریح‌الکله در آید در مشام
هیچ مگذار از تب وصف را اثر تا بیابی از جهان، طعم شکر
(دفتر اول، ص ۲۴۶)

با توجه به مطالب فوق‌الذکر می‌توان نتیجه گرفت که: یکی از اصلی‌ترین بنیان‌های «-
سلامت ساحت معنوی» در عرفان مولوی، همانا عملکرد صحیح اندام‌ها و حواس باطنی
است. به تعبیر دیگر انسان سالم کسی است که چشم سیراً او حقیقت را می‌بیند و آن را از
باطل تشخیص می‌دهد. گوش جان‌ش ندای حق را می‌شنود و بینی‌اش بوهای معنوی (بوی
حق و باطل، بوی حلال و حرام، بوی خیانت و امانت...) را استشمام می‌کند و دست‌ان
حقیقت را می‌تواند لمس کند و از باطل تمیز دهد...

۶-۴- ارتقاء سطح وجودی

هر مرتبه از وجود دارای صفات و آثار مخصوص به خود است و اساساً می‌توان گفت که
صفات و آثار هر موجودی است که سطح وجودی آن را در عالم مشخص می‌کند. مرتبه‌ی
جمادی، مرتبهٔ نباتی، مرتبهٔ حیوانی و مرتبهٔ انسانی هر کدام به صفات و آثار خاص خود از
سایرین متمایز می‌شوند. از نظر مولوی انسان- بر خلاف بسیاری از مخلوقات- موجودی
است که می‌تواند مرتبه‌ی وجودی خود را ارتقاء دهد و اساساً ارزش او به همین فراروی
است. اما نکتهٔ مهم در آن است که این افزایش سطح وجودی، موقوف به افزایش علم و
ادراک حقیقت است؛ بنابراین انسان هر چقدر فهیم‌تر شود و از اسرار عالم با خبرتر گردد،
به سطوح بالاتری از وجود دست می‌یابد که این ارتقاء سطح وجودی به معنای کامل‌تر شدن
نیز هست و از سوی دیگر دلیل برتری آدمی بر سایر مخلوقات و دلیل مسجود بودن او نیز

می‌باشد. مولانا این مطلب را چنین بیان کرده است:

جان، نباشد جز خبر در آزمون هر که را افزون خبر، جانش فزون
 جان ما از جان حیوان بیشتر از چه؟ زآن رو که فزون دارد خبر
 پس فزون از جان ما جان مَلک کاو منزّه شد زحسنِ مشترک
 وز مَلک جان خداوند اندل باشد افزون، تو تحیر را بهل
 زآن سبب آدم بود مسجودشان جان او افزون‌تر است، از بودشان
 و نه بهتر را، سجودِ دون‌تری امر کردن، هیچ نبود در خوری
 (دفتر دوم، ص ۲۹۲)

ملا هادی سبزواری در شرح اسرار، «خبر» را به معنای «علم حقیقی» دانسته. (سبزواری، ۱۲۸۵، ۴۰۸:۱) در واقع «انبیاء» همان انسان‌های باخبری هستند که جانشان حامل اسرار و اخبار الهی است.

۷- مقایسهٔ اجمالی مفهوم، جایگاه، و آثار «شناخت و درک حقیقت» در آرای فروم و

مولوی

۷-۱- مفهوم حقیقت	
<p>- «حق» خدای یکتاپرستان است. - «خدا» مصداق حقیقت غایی است. - حقیقت یک امر صرفاً ذهنی نیست بلکه یک امر عینی است پس حقیقت یک امر نسبی نیست. - همهٔ واقعیت‌ها «حق» نیستند ولی همهٔ حقایق واقعی‌اند. - فروم به ارتباط و پیوند حقیقت و اخلاق تأکید دارد و شناخت ارزش‌های اخلاقی را موقوف به شناخت حقیقت انسان می‌داند. انسان با «عمل اخلاقی» به شکوفایی و رشد می‌کند که در نتیجه به شناخت بالاتری از حقیقت می‌رسد.</p>	فروم
<p>- «حق» مبدأ هستی و یکی از اسماء خدای متعال است. - «حق» آشکار است و ندیدن آن از ناحیهٔ خود انسان و حجاب‌های خودساخته است. - «حقیقت» واقعیتی خارجی است که انسان قابلیت شناخت و دسترسی به آن را دارد. - هر چه غیر از «حق» باطل است و هر چه غیر از کار حق، هیچ است. - فقط آن کاری ارزش اخلاقی دارد که منطبق با حق باشد و منجر به رشد و قرب الی‌الله شود. - درک و پذیرش و عمل به حق برای بیمار دلان و آلودگان به رذایل اخلاقی میسر نمی‌-</p>	مولوی

<p>شود. راستان به سوی حق جذب می‌شوند ولی عاطلان و باطلان به سوی باطل تمایل دارند. - حقیقت با «علم و معرفت» منطبق است.</p>	
<p>- هر دو خدا را مصداق تام و کامل حق دانسته‌اند. اگرچه مولانا به دلیل رویکرد دینی و عرفانی‌اش در این مورد تأکیدات و بیانات بی‌شماری دارد. - هر دو حق را یک امر عینی می‌دانند نه ذهنی و انتزاعی. - هر دو به ارتباط مفهوم «اخلاق» و «حقیقت» تأکید دارند و «عمل به حق» را عمل اخلاقی می‌دانند. - اما مولانا با نگاه عمیق‌تر و گسترده‌تر خویش، به موارد دیگری اشاره می‌کند که فروم به آن‌ها نمی‌پردازد. - آرای ایشان در این مورد قابل مقایسه است و کم و بیش به هم نزدیک می‌باشد اگرچه تفاوت در رویکرد و ادبیات و اصطلاحات دیده می‌شود.</p>	<p>جمع‌بندی و مقایسه اجمالی</p>
<p>۷-۲- جایگاه حقیقت</p>	
<p>- شناخت و درک «حقیقت» اصیل‌ترین نیاز وجود آدمی است. - شناخت و درک «حقیقت» و عمل به آن مهمترین عامل حل معضلات فردی و اجتماعی است. - هدف و رسالت اصلی پیامبران، شناساندن حقیقت به انسان‌ها و رساندن آنان به مرحله‌ی حق‌بینی بوده است. - هدف ادیان الهی «عمل به حق» است نه فقط «اعتقاد به حق». - وظیفه همیشگی اندیشمندان در همه حوزه‌ها (چه در حوزه روانکاوی و چه در حوزه دین و چه در فلسفه و سیاست و سایر علوم) حقیقت‌جویی و حقیقت‌گویی و دوری از فریب‌کاری است. - همه دستاوردهای مادی و معنوی بشر مدیون «جویندگان حقیقت» و «ویرانگران وهم» است.</p>	<p>فروم</p>
<p>- «حق» مبدء مقدس هستی و سرچشمه آفرینش مخلوقات است و هدف تمام سیرورت‌ها و سیرورت‌های آدمی بازگشت به آن مبدء مقدس است. - ارزش انسان به میزان ادراک و عمل به حق و پیشروی او در صراط حقیقت و قرب به حق است. - انسان به واسطه داشتن بیشترین توانایی برای ادراک «حق» و توانایی بازتاب «تمام حق» است که به مقام خلیفه‌الهی می‌رسد و مسجود فرشتگان می‌شود. - انبیاء الهی رسولان حق و مبلغان حقیقت بوده‌اند.</p>	<p>مولوی</p>
<p>- هر دو پیامبران را فرستادگان حق و مبلغان حقیقت دانسته‌اند.</p>	<p>جمع‌بندی</p>

<p>و مقایسه اجمالی</p>	<p>- هر دو «حقیقت» را بالاترین ارزشی می‌دانند که انسان‌ها باید در همه مراحل زندگی به دنبال آن باشند.</p> <p>- هر دو ارزش انسان‌ها را متناسب با میزان حق‌بینی و حق‌گویی و عمل به حق دانسته‌اند.</p> <p>- به‌رغم اشتراکات بنیادی در این مورد نیز بیانات مولانا بسیار عمیق‌تر و ظریف‌تر و همراه با تفصیلات بیشتر است و فروم به اشاراتی چند اکتفا کرده است. همچنین فروم با توجه به رویکرد روان‌شناسی‌اش که در پی درمان آلام روانی انسان است، به مسائل مربوط به مبدأ و معاد انسان و جایگاه حقیقت در آن موارد نمی‌پردازد.</p>
	<p>۷-۱- آثار شناخت و درک حقیقت</p>
<p>فروم</p>	<p>- حقیقت دارویی شفابخش برای درمان بیماری‌های روانی آدمی است.</p> <p>- شک و تردید که یکی از نشانه‌های ندیدن و نشناختن حقیقت است و عاملی برای اضطراب و احساس ناامنی است، تنها از طریق حق‌بینی درمان می‌شود و در نتیجه انسان می‌تواند به آرامش و احساس امنیت برسد.</p> <p>- حقیقت یک نیاز ذهنی نیست بلکه یک نیاز اصیل در وجود آدمی و برخاسته از نحوه هستی اوست که برآوردن این نیاز اصیل منجر به رشد و سلامتی می‌گردد و غفلت از برآوردن آن، انسان را به ورطه پژمردگی و افسردگی و بیماری‌های روانی می‌کشاند.</p> <p>- حقیقت «غذای روح» و عامل اصلی برای تعادل روانی، و نیرومندترین سلاح دفاعی انسان در برابر آسیب‌ها و تهدیدها است.</p> <p>- شناخت و درک حقیقت موجب ایجاد بینش و بصیرت می‌شود و به انسان کمک می‌کند تا واقعیت خود و جهان را آنگونه که هست ببیند.</p> <p>- شناخت و درک حقیقت موجب تحول و دگرگونی و تولدهای ثانوی در انسان می‌شود.</p> <p>- شناخت و درک نظری حق، مقدمه «عمل به حق» و «رعایت ارزش‌های اخلاقی» است و «عمل به حق» خود عاملی برای پیشروی بیشتر در قلمرو شناخت و درک حقیقت است.</p> <p>- پاکدامنی و سایر فضایل اخلاقی از محصولات حق‌بینی و حق‌شناسی و عمل به حق است.</p> <p>- آزادی واقعی انسان، فقط در پرتو «شناخت و درک حقیقت» حاصل می‌شود.</p>
<p>مولوی</p>	<p>- امنیت فقط در پرتو حق و حقیقت برای انسان حاصل می‌شود.</p> <p>- شک و تردید در حوزه نظر، و دروغ یا سایر گناهان در حوزه عمل، موجب بی‌قراری و برچیده‌شدن بساط آرامش و امنیت می‌شود.</p> <p>- آرامش یک امر قلبی است (دل بی‌آرامد به گفتار صواب).</p> <p>- رسیدن به حیات جاودان یکی از آثار «شناخت و درک حقیقت» است.</p> <p>- فعلیت یافتن و به کار افتادن اندام‌ها و پنج حس درونی فقط در پرتو «شناخت و ادراک و عمل</p>

<p>به حق» میسر می‌شود و بدین ترتیب آدمی از معلولیت‌ها و بیماری‌های باطنی که از تبعات باز نشدن چشم و گوش جان و سایر اندام‌های باطنی است، رهایی می‌یابد.</p> <p>- انسان جاهل فقط از طریق شناخت و درک حقیقت و علم و معرفت می‌تواند به خدای عالم نزدیک شود.</p> <p>- «شناخت و درک حقیقت» موجب «ارتقاء درجه‌ی وجودی انسان» یا به تعبیر دیگر «قرب او به مرتبه‌ی حضرت حق» می‌گردد. در پرتو این حرکت صعودی، انسان از مرحله‌ی جماد و نبات و حیوان فرا می‌رود و در ادامه حتی از مرتبه‌ی ملائک نیز می‌گذرد و این همان مصداق «انا الیه راجعون» است.</p>	
<p>- هر دو شناخت و درک حقیقت را عاملی اساسی برای درمان بیماری‌های معنوی دانسته‌اند.</p> <p>- هر دو به آرام‌بخش بودن شناخت و عمل به حق تصریح دارند. در نگاه مولانا آرامش مهم‌ترین شاخصه‌ی مؤمنان است و در دیدگاه فروم آرامش مهم‌ترین سرمایه‌ی انسان‌های سالم است.</p> <p>- فروم با رویکرد فلسفی و روان‌شناسی خود به تحول و دگرگونی انسان در پرتو حق‌بینی و حق‌یابی و عمل به حق اشاره کرده است و مولانا با رویکرد عرفانی خود به ارتقاء درجه‌ی وجودی انسان در پرتو شناخت و درک حقیقت و پیشروی در مسیر حق نیز می‌پردازد.</p> <p>- هر دو حقیقت را مایه‌ی تحول و دگرگونی و ایجاد بصیرت و بینش و باز شدن چشم باطنی و چشم عقل خوانده‌اند. در این مورد فروم با رویکرد فلسفی و روان‌شناسی اشاراتی کلی دارد و به سازوکار و چگونگی تحول و بینا شدن انسان نمی‌پردازد ولی مولانا با رویکرد عرفانی خود به تفصیل از چگونگی این تحول درونی سخن می‌گوید و از ارتقاء درجه‌ی وجودی انسان از طریق اتصاف به اوصاف الهی سخن می‌گوید با پیش کشیدن مبحث «پنج حس باطنی» به آثار حقیقت در احیاء آنها می‌پردازد.</p> <p>- مولانا هر شناخت و درکی را گامی در مسیر «قرب الی‌الله» دانسته که انسان جاهل را به تدریج از مراتب حیات جمادی و نباتی و حیوانی بالا می‌کشاند و به مرتبه‌ی الهی که شدیدترین مرتبه‌ی هستی است نزدیک می‌کند. فروم با توجه به رویکرد روان‌شناسی‌اش به مسئله‌ی قرب الی‌الله نمی‌پردازد.</p> <p>- هر دو شناخت نظری حق را مقدمه و پیش‌نیاز عمل به حق (یا عمل اخلاقی) می‌دانند.</p> <p>- فروم به پاک‌دامنی و شادکامی و آراستگی به فضایل اخلاقی اشاره می‌کند. این مطالب در شکل بسیار گسترده‌تری از آثار مولانا نیز قابل برداشت است.</p> <p>- در مجموع می‌توان گفت که در این مورد هم اشتراکات زیادی در کلیات آرای فروم و مولوی وجود دارد ولیکن عمق مطالب و تفصیلات و جزئیات موضوع در عرفان مولوی بسیار بیشتر از اندیشه‌های فروم است.</p>	<p>جمع‌بندی و مقایسه اجمالی</p>

نتیجه‌گیری:

رویکرد مولانا و فروم متمایز است - یکی عرفانی و دیگری روانشناسی - اما در دو مسیر متقابل و متناظر نیستند و به‌رغم فاصله زمانی و مکانی موارد مشترک فراوانی در آرای آنان یافت می‌شود. هر دو با پی بردن به فواید «شناخت و درک حقیقت» در وجود انسان و ضرورت آن برای سلامت ساحت معنوی به دنبال معرفی حقیقت و تبیین مفهوم و جایگاه و آثار آن برآمده‌اند. هر دو شناخت انسان را به عنوان مقدمه‌ای برای سایر شناخت‌ها (شناخت خدا و جهان) معرفی کرده‌اند و با توجه به ارزش زیربنایی خودشناسی در صدد شناختن و شناساندن انسان و رساندن او به حقیقت خویش برآمده‌اند. افتراقات اندیشه‌ها و فلسفه فروم با عرفان مولوی در موضوع «شناخت و درک حقیقت» بیشتر به تفاوت جایگاه و رویکرد، و تفاوت در افق دید و سطوح کلام آن‌ها برمی‌گردد، نه تضاد منطقی که جمع‌شان محال باشد؛ بدین معنی که مولانا در افقی بالاتر به موضوع و مسایل آن می‌نگرد و از جایگاه یک مرشد کامل و آشنا به ظرایف و دقایق دینی سخن می‌گوید.

با اینکه هر دوی آنان خدای متعال را مصداق تام و کامل حقیقت معرفی کرده‌اند اما فروم با رویکرد روانشناسی خویش ترجیح می‌دهد که کمتر از خدا سخن بگوید، زیرا او یک عالم الهی نیست و چنین ادعایی هم ندارد؛ ولی عارف ایرانی، نه تنها عارف به انسان است بلکه عارف بالله هم هست. لذا انسان‌شناسی او با خداشناسی و هستی‌شناسی پیوند می‌خورد؛ مولانا انسان را از سویی مظهر اسم جامع «الله» می‌داند و از سوی دیگر جهانی کوچک شده معرفی می‌کند که تمام عالم را در خود مندرج دارد لذا وجود انسان را در گستره‌ای به پهنای ابد تا ازل می‌نگرد و به مبدأ و معاد او هم نظر دارد ولی موضوع کار فروم مبدأ و معاد و سعادت انسان نیست و بیشتر به دنبال سلامت انسان و ساختن جامعه‌ای سالم در این روزگار پر از آشوب و پریشانی است.

به بیان دیگر برای مولانا سلامت انسان و جامعه انسانی مقدمه و پیش‌نیازی برای کمال و قرب و سعادت است برخلاف فروم که در نوشته‌های خود در صدد معرفی و درمان بیماری‌های فردی و اجتماعی برای رسیدن به «انسان و جامعه‌ی سالم» است و می‌توان گفت

۱- پس به صورت عالم اصغر تویی پس به معنی عالم اکبر تویی

(دفتر چهارم، ص ۵۰۸)

که سلامت انسان و جامعه انسانی را به عنوان هدف نهایی مطرح می‌کند.

حتی اگر «سلامت» برای فروم هدف غایی و برای مولوی هدفی متوسط است اما با این - حال در بسیاری از مواضع، یافته‌ها و نسخه‌های آن‌ها مشترک می‌نماید:

هیچ‌کدام سوفسطایی نیستند بلکه هر دو به حقیقتی در خود و جهان پیرامون قایل هستند و انسان را مستعد و قادر به شناخت و وصول به آن حقیقت می‌دانند. شکوفایی قوای نهفته در درون انسان - که می‌توان آن‌ها را «قوای معنوی» نامید - یکی از راهکارهای اصلی فروم و مولوی برای کسب «قدرت ادراک حقیقت» است.

هیچ‌کدام به شناخت نظری اکتفا نمی‌کنند و تأکید دارند که بدون «عمل به حق» - که البته مسبوق به شناخت نظری حق است - نمی‌توان به مراتب بالای شناخت و درک حق دست - یافت لذا هر دو به اصول اخلاقی و رعایت ارزش‌ها و الزامات - برای وصول به مراتب بالای ادراک حق تأکید دارند و از فضایل و رذایل اخلاقی سخن می‌گویند، و هیچ‌یک «نسبی - گرایی» را چه در حوزه حقیقت و چه در حوزه اخلاق نمی‌پذیرند. آن‌ها حقیقت را یک امر صرفاً ذهنی نمی‌شمارند بلکه حقیقت را یک واقعیت وجودی می‌دانند که باید با تمام وجود «تجربه» شود و فقط در این حالت «تجربه شخصی حقیقت» است که آثار آن بروز می‌کند.

منابع و مأخذ:

- ۱- ابن شعبه، حسن بن علی، تحف العقول، ترجمه: محمدباقر کمره‌ای، مصحح علی‌اکبر غفاری، تهران، کتابچی، ۱۳۷۶.
- ۲- زمانی، کریم، شرح جامع مثنوی معنوی، ۷جلدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۸۲.
- ۳- سبزواری، حاج ملا هادی، شرح اسرار، چاپ سنگی، ۱۲۸۵.
- ۴- سرآج، ابو نصر، اللمع فی التصوف، به کوشش: رینولد آلن نیکلسون، ترجمه: مهدی محبتی، تهران، اساطیر، ۱۳۸۲.
- ۵- فروم، اریک، انسان برای خویشتن، ترجمه: اکبر تبریزی، تهران، بهجت، چاپ ششم، ۱۳۹۲.
- ۶- فروم، اریک، بنام زندگی، ترجمه: اکبر تبریزی، تهران، مروارید، چاپ نهم، ۱۳۹۱.
- ۷- فروم، اریک، بحران روانکاوی، ترجمه: اکبر تبریزی، تهران، فیروزه، چاپ نهم، ۱۳۹۰.
- ۸- فروم، اریک، جامعه سالم، ترجمه: اکبر تبریزی، تهران، بهجت، چاپ ششم، ۱۳۹۲.
- ۹- فروم، اریک، داشتن یا بودن، ترجمه: اکبر تبریزی، تهران، فیروزه، چاپ دوازدهم، ۱۳۹۲.
- ۱۰- فروم، اریک، روانکاوی و دین، ترجمه: آرسن نظریان، تهران، مروارید، چاپ چهارم، ۱۳۸۸.
- ۱۱- فروم، اریک، فراسوی زنجیرهای پندار، ترجمه: بهزاد برکت، تهران، مروارید، چاپ ششم، ۱۳۹۱.
- ۱۲- فروم، اریک، گریز از آزادی، ترجمه: عزت‌الله فولادوند، تهران، مروارید، چاپ پانزدهم، ۱۳۹۱.
- ۱۳- فروم، اریک، هنر گوش دادن، ترجمه: پروین قائمی، تهران، آشیان، چاپ اول، ۱۳۸۹.
- ۱۴- فروم، اریک، هنر عشق ورزیدن، ترجمه: پوری سلطانی، تهران، مروارید، چاپ بیست و پنجم، ۱۳۸۵.
- ۱۵- مجلسی، محمد باقر بن محمد تقی، بحار الأنوار، بیروت، دار إحياء التراث العربی، چاپ دوم، ۱۴۰۳ق.
- ۱۶- مولوی، جلال‌الدین محمدبن محمد، مثنوی معنوی؛ بر اساس نسخه مرحوم محمد رضائی، به کوشش: علی نریمانی، تهران، پدیده، ۱۳۷۹.

۱۷- مولوی، جلال‌الدین محمد بن محمد، فیہ ما فیہ، بہ کوشش: بدیع الزمان فروزانفر،
تہران، نامک، ۱۳۷۸.

۱۸- ہاشمی خویی، میرزا حبیب‌اللہ، منہاج البراعۃ فی شرح نہج البلاغۃ، تہران،
مکتبۃ الاسلامیہ، بی تا.

19- Fromm, Erich, The Art of Loving, United States of America-New York
(1956).

20- Fromm, Erich, Beyond the Chains of Illusion: my encounter with Marx
and Freud (1962).

21- Fromm, Erich, Escape from Freedom, United States of America-New
York (1941).

22- Fromm, Erich, For the Love of Life, Translated from German by Robert
and Rita Kimber, Edited by Hans Jurgen Schultz, New York, The free Press
(1986).

23- Fromm, Erich, To Have or to Be? New York: Harper and Row (1976).

24- Fromm, Erich, Man for himself, an inquiry into the psychology of ethics,
New York, Open Road (1947).

25- Fromm, Erich, The Sane Society, The United Kingdom, London:
Routledge Classics (2008).